



فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و ششم - تابستان ۱۳۹۷ - از صفحه ۷۶ تا ۱۰۵

کاربرد ادبی و تمثیلی و هنری حرف الف

در اشعار دو داستان سرای بزرگ منظومه‌های غنایی؛ نظامی و جامی*

غلامرضا حیدری

استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

چکیده:

آ، الف، ا، (همزه): نام نخستین حرف الفبا و حرف تهجی است که سرآمد دیگر حروف است. اولین حرف از حروف جمل و ابجد است و به حساب جمل نماینده عدد یک است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، لطف الله، عالم تجرید و تفرید و... است. حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه در شعر دو شاعر توانای داستان پرداز غنایی، یعنی نظامی به عنوان آغازگر منظومه‌های غنایی و جامی به عنوان خاتم الشعرا این عرصه است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشرو، سپهدار، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و دارای تمثیلی است از کمال، نماد قد و قامت موزون، استوار، کشیده، مستقیم و رعنا است. الف، مظهر سرافرازی، سربلندی، لاغر، ضعف، قیام، ایستادگی، استواری، استقامت، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی، قائم بودن، وفادار به عهد بودن و برسر ایمان ماندن، نماد نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا و ترک اوصاف، عربانی، برهنگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، میان بستن و آراستگی، مظهر تنهایی، تجرد، تفرد، یکتایی، جدایی، آزادی و یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، خردی است. الف بی‌حرکت و ساکن است. آفرینش الف با نقطه آغاز می‌شود. جمله حروف و اعداد بر محور حرف الف می‌گردند. الف اولین حرف آفرینش است. الف یکی از مشبه به‌های پرکاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خط عذار، خار، هلال ماه، عصا، قلم، انگشت، تیر و سهم، سرو، دار، ماه نو، کمر و میان باریک و... را به الف مانند می‌کنند. در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری، تمثیلی و تصویری الف در اشعار دو شاعر نظامی و جامی پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: الف، شعر، تمثیل، جامی، نظامی.

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۸ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۲۶

پست الکترونیک نویسنده مسؤول: phlitgholamrezaheidary@yahoo.com

مقدمه

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی‌های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و تمثیلات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آنها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و ... با دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان **الف**، تمثیلی از زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و... و زمانی زبانمیم، تمثیلی از زبان گویای تنگی، شکنج، خردی و ... و زمانی زبان **دال**، زبان گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... و زمانی زبان **نون**، زبان گویای ... است. حروف در خلال این گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش **الف** را نمودی از عدد یک می‌دانند و **ب** را نمایانگر دو و **ج** را نمودی از عدد سه و **د** را نمودی از... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و تمثیلات و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود ملاحظت و سلاست آن صدچندان می‌شود و وقتی تمثیل‌ها و تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر اینها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط در می‌آورد.

اهمیت و بیان مسأله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، بویژه حرف **الف** که به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضا‌های شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف در تمثیلات ادب پارسی است، به دامنه کاربرد حرف **الف** در خلق تصاویر شعری و هنری شاعران بزرگ داستان پرداز غنایی چون **جامی**، **نظامی** که در میان دیگر شعرای پارسی گوی، نسبتاً بیشتر از دیگران به تصویر سازی از **الف** توجه داشته‌اند، می‌پردازیم و با گشت و گذر در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از

این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر تمثیلی برساخته از شکل و حالت حرف الف اشاره می‌کنیم، هرچند در بسیاری از موارد در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف در دامنه حروف دیگر گریزی نیست.

پیشینه تحقیق

با این که شعرای سبک عراقی در خلق مضامین هنری و ادبی نسبت به دوره‌های قبل و بعد از خود به مراتب پرکارتر ظاهر شده‌اند اما علی رغم دامنه وسیع توجه آنها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا بویژه الف، در زمینه کاربرد ادبی و هنری حرف الف، مقالات و تحقیقات کمتری بدان پرداخته است. هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه به صورت پراکنده و موردی و مختصر در خصوص توجه شاعران این سبک به حرف الف، به نکات خوب و گراندوری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله‌ای در این راستا در پهنه اشعار شاعرانی چون جامی و نظامی، انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف الفبای فارسی، در اشعار این شعرا و حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در اشعار دیگر شعرا باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر کاربرد هنری و ادبی و الف را در سبک خراسانی و سبک آذربایجانی و سبک هندی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی و تمثیلی و هنری حرف الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از الف دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوت‌هایی را برای آن دو بیان می‌دارند اما عموماً همزه را نیز الف می‌گویند. الف را به صورت لا (لام، الف) ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. الف مقصوره و الف ممدوده نیز می‌گویند. الف اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. الف، از نظر لغوی و کنایی، در شعر برخی از شاعران عارف و

متصوفه ادب پارسی کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بیچون و... است، که در زیر به برخی از آنها که در اشعار شعرای سبک عراقی بازتاب داشته‌اند اشاره خواهد شد.

حرف **الف** علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویرآفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف تمثیلی در ادب پارسی است.

- **الف**، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

- **الف**، راست و کشیده و افراشته و بی پیچ‌وخم است؛ پس مظهر سرافرازی و تمثیلی از سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می‌دهند. **الف** قامت یار در دل جای دارد. **الف**، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

- **الف**، باریک و نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت‌قدمی و قائم بودن و... است. **الف**، بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست.

- **الف**، چون هیچ‌کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و... است. **الف**، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- **الف**، مد و سرکشی بر سر دارد. از مد **الف** به سایبان، کلاه، تاج، افسر **الف** تعبیر می‌کنند.

الف، به واسطه این تاج و کلاه، کلاه‌دار و تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری **الف** تعبیر می‌کنند.

- **الف**، چون در آغاز حروف با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود؛ مظهر حیرانی و تمثیلی از، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. **الف**، از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد.

- **الف**، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان **الف** و یا به دوزبانی **الف** تعبیر می‌کنند. **الف** زبان‌دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. **الف** دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دورو نیست.

- **الف**، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهر سکون، بی‌تحریکی و آرامش و... است.

- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.

- **الف**، شکل راست شده حرف **ه** است. **الف**، مظهر راستی و **ه**، مظهر خمیدگی است.

- **الف**، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به **ن** می‌شود.

- **الف**، چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزله است، پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.

- **الف**، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود. از این رو **الف** یک‌شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.

- **الف** در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام **الف** مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. **دل** تنگ و **خرد** و **کوچک** و **قاچ** کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و

خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی‌مقدار... را **الف** می‌گویند. یک **الف** بچه و یک **الف** زخم و یک **الف**... و نیز **الف الف** شدن و **الف الف** کردن به معنای ریزریز و خردخرد و تکه‌تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

- **الف**، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- **الف**، اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار می‌گیرد.

- **الف**، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور قدما، از به هم پیوستن نقطه‌های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود، و **صفر** نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به **الف** و نقطه و **صفر** و یک، و ارزش عددی پیدا کردن **الف**، و ده و صد و هزار شدن آن به واسطه **صفر** و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است.

- **الف**، در حالت وصل، به تلفظ در نمی‌آید. **الف وصل** در این حالت مخفی و پنهان می‌شود.

- **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پرافکندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، زبان‌داری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می‌کند.

- **الف**، از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی **الف** معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرار و تعدد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعابیری چون اول و آخر **الف** نقطه‌ای است، **الف**، یک نقطه است، اصل و مبدأ **الف**، یک نقطه است، **الف**، ظرف است و نقطه مظروف، نقطه وحدت در **الف** هویدا شد، **الف**، از نقطه پیدا شد، نقطه‌ها باطن، **الف**، ظاهر است و... بر پایه همین تعبیر است.

- **الف**، قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه‌ای شکل تغییر یافته حرف **الف** هستند و یا در ساختار شکل خود حرف **الف** را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرف **الف** می‌گردند و **الف** همه چیز را در جان خویش جای می‌دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیا با مسمای **الف** تعبیر می‌کنند. تعبیری چون **الف** در همه حروف دیده می‌شود، ها اگر راست شود همان **الف** است، **الف** نقطه بود و **دال** شد. **بی**، خلیفه **الف** است، طول قد **الف**، صورت **بی** می‌نماید، **الف**، در جان همه عالم است، **الف**، نهایت کمال آفرینش حروف است، **الف**، معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، برج‌ها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند، و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است صفر می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می‌نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند.

- علاوه بر تعبیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگیهای خاص **الف** که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، **الف** یکی از مشبه‌به‌ها و حتی مشبه‌های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندان‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر و کم و اندک و بی‌مقدار و... به **الف** مانند می‌کنند و یا در مقام مشبه از آن بهره می‌جویند.

- تعبیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر **الف** است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف **الف** است. ترکیباتی چون **الف** عزت، **الف** علا، **الف** عدل، **الف** سخن، **الف** مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی

و برتری و تعالی و ... است، از این دست به شمار می‌روند.

- و نیز در ترکیباتی چون **الفِ قامت**، **الفِ استقامت**، **الفِ بالا**، **الفِ استوا**، **الفِ اطعنا**، **الفِ آه** ... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف **الف** و مد و سرکش به کاررفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می‌کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه‌های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری **الف** متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب **الفِ آه**، علاوه بر کشیدگی حرف **الف** و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب **الفِ قامت** علاوه بر **الفِ** کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود.

- ترکیباتی چون **الفِ مستقیم**، **الفِ یک‌تنه**، **الفِ یکتا**، **الفِ راست**، **الفِ تنها** و ... که تعداد آنها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف **الف** ساخته شده‌اند که گذشته از این که یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری تمثیلی را هم ایجاد می‌کنند.

نیست حرفی در او مصون ز عوج

چون **الف** بلکه کاف وش همه کج

(جامی، ۱۳۶۸: ۸)

خامه ابداع را چون **الف** قامتت

نیآمده یک حرف خوش بر ورق کاف و نون

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۹۵)

ز حد نون او تا حلقه میم

الف واری کشیده بینی از سیم

(جامی، ۱۳۶۸: ۶۰۱)

ای چو **الف** عاشق بالای خویش

الف تو با وحشت سودای خویش

(نظامی، ۱۳۷۰: ۹۵)

زلفِ سیهش به شکلِ جیمی

قدش چو **الف**، دهن چو میمی

(نظامی، ۱۳۷۰: ۵۵۵)

از آن نقطه که خطش مختلف بود

نخستین جنبشی کامد **الف** بود

(نظامی، ۱۳۷۰: ۳۸۸)

گر الفی مرغ پرافکنده باش

ور نه چو بی، حرف سرافکنده باش

(نظامی، ۱۳۷۰: ۹۵)

***الفِ آدم:** حرف الف در کلمه و واژه آدم. به ایستایی و کشیدگی و استواری و آغازگری حرف الف در آغاز کلمه آدم نیز توجه دارد.

امی گویا به زبان فصیح از الفِ آدم و میمِ مسیح

(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۶)

***الفِ آه:** حرف الف در لفظ و کلمه آه. ضمن توجه به معنای کشیدن آه، به کشیدگی حرف الف و مد و کشیدن میل به چشم نیز توجه دارد.

هرکه به میم دهانت چشم گشاید چو هی میل کشم به دیده اش از الفِ آه خویش

(جامی، ۱۳۴۱: ۴۶۰)

***الف از پی نون در رقم بودن:** ظاهراً اشاره به الف در آغاز لفظ و کلمه الرحیم در آیه بسم الله الرحمن الرحیم دارد که بعد از نون پایانی لفظ الرحمن آمده است. // با توجه به آیه نون والقلم، اشاره به الف در آغاز لفظ و کلمه القلم دارد که بعد از حرف و یا لفظ نون آمده است. // ظاهراً با توجه به موارد اشاره شده فوق، به جایگاه آغازین بسم الله الرحمن الرحیم و پرده گشایی آن از سوره های قرآنی و آغازگری آیات توجه دارد و قرار گرفتن بسم الله الرحمن الرحیم در بالای نون القلم نیز نشانگر پرده گشایی آن است.

از پی نونش الف اندر رقم پرده گشا گشته ز نون و القلم

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

***الف از دو شاخ لام الف دور کردن:** از الف، قد و قامت، و نیز آلت تناسلی عاشق را اراده کرده و از دو شاخ لام الف، دو پای شاخ مانند به هم گره خورده و نیز آلت تناسلی معشوق را

اراده کرده است. ترکیب، کنایه از بیرون آمدن از هم‌آغوشی و دوری جستن و خودداری کردن از هم‌آغوشی و نزدیکی و معاشقه است. ر.ک. **الف لام (لام الف).**

الف کرد از دو شاخ لام الف دور
رهاند از گاز سیمین شمع کافور
(جامی، ۱۳۶۸: ۶۸۳)

***الف از زنگار مشق کردن:** مشق الف کردن اشاره به این دارد که برای یاددادن حروف الفبا، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و سپس دیگر حروف را به این ترتیب می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. این نوشتن مکرر و تمرین برای یادگیری را **مشق** می‌گفتند. و **مشق کردن** کنایه از تمرین و ممارست زیاد است. // ترکیب، کنایه از گل و گیاه الف مانند فراوان روییده در دشت و چمن و صحرا در بهار است که از آن به **الف از زنگار** مشق کردن تعبیر کرده است.

بر تخته خاک گویی اطفال بهار
پیوسته الف مشق کنند از زنگار
(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۰)

***الف الف از زنگار، به تکرار بر ورق نوشته:** از **الف الف** گل و گیاه زنگارگون و از ورق، دشت و صحرا را اراده کرده است، و ترکیب، کنایه از گل و گیاه روییده بر پهنه دشت و صحراست.

یا خود ورقی بر آن ز زنگار
بنوشته الف الف به تکرار
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۳۵)

***الف، اول به شمار در آمدن:** اشاره به این دارد که **الف** در ترتیب حروف ابجد و الفبا در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاددادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار

می کردند تا آموخته شود. // بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست **الف** بود. و نیز **ر.ک. الف**.

رو بنه تخته ابجد به کنار
که در آید **الف** اول به شمار
(جامی، ۱۳۶۸: ۵۳۳)

***الف به میان لاله راه کردن:** اگر به وسط کلمه **لاله** حرف **الف** افزوده شود تبدیل به **لاله** خواهد شد که در مقام نفی و سلب خدایان دیگر بیان می شود.

مکحله **لاله** شده سرمه سای
یا به میانش **الفی** کرده راه
میل زمرد به درون داده جای؛
گشته پی نفی سوی **لاله**
(جامی، ۱۳۶۸: ۳۹۲)

***الف بی به لوح خواندن:** **ر.ک. الف بی خواندن.**

به لوح، اول **الف بی** تا **نخوانی**
ز قرآن درس خواندن کی توانی
(جامی، ۱۳۶۸: ۵۹۴)

***الف بی تی:** حروف آغازین حروف **الفبا**. // کنایه از تمام حروف **الفبای** فارسی. // کنایه از تمامی چیزها. // کنایه از لوح، قلم و کرسی. // کنایه از تخته اول، که لوح اول درس است. // **الف** کنایه از ذات باری تعالی و عالم وحدت و **با** و **تا** کنایه از کل عالم و عالم کثرت. // کنایه از آغاز هر چیز شروع و مقدمه و اصول چیزی. // کنایه از اشکال متنوع و گوناگون.

بت است هر چه بعد وحدتش یعنی
پس از **الف** که رقم کرده اند **بی تی** را
(جامی، ۱۳۴۱: ۴)

***الف بی خواندن:** خواندن حروف **الف** و **با**. // شروع به خواندن حروف **الفبا** کردن. // اشاره به این دارد که در مکتبخانه ها، برای یاد دادن حروف **الفبا** به کودکان و مبتدیان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و **الفبا** بود بر روی تخته و لوح می نوشتند و تکرار می کردند و از

نوآموز می‌خواستند ضمن نوشتن مکرر الف بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می‌شد تا یاد گرفته می‌شد. بعد حروف ب را شروع می‌کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می‌شد. این را اصطلاحاً مشق کردن الف و یا حروف، یعنی نوشتن و تکرار کردن حروف برای یادگرفتن می‌گفتند. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. معمولاً پس از فراگیری حروف الفبا، خواندن قرآن را شروع می‌کردند. // کنایه از نوآموز و مبتدی و تازه‌کار بودن. // کنایه از ناآگاه و بی‌اطلاع بودن. // کنایه از یادگرفتن و آموختن. // کنایه از آغاز حرف زدن و سخن گفتن. // کنایه از آغاز به کاری کردن. // کنایه از مقدمات چیزی را فراهم نمودن.

اگر از دفتر توحید بایدت حرفی در آ به مکتب طفلان بخوان الف بی را
(جامی، ۱۳۴۱: ۴)

هر گه خوانی الف بی ای حور نژاد از دست دو دال و الفت خواهم داد
(جامی، ۱۳۴۱: ۸۱۸)

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون الف، هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری لخت و عربان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری الف تعبیر می‌شود. // و نیز الف، هیچ ندارد؛ مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاددادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با، یکی به زیر دارد، تا، دو تا به سر دارد، الف، هیچ ندارد و منظور نقطه بود. ر.ک. الف.

چون الف آراسته مجلسی هیچ نداری چو الف مُفلسی
(نظامی، ۱۳۷۰: ۹۵)

***الف، دال آمدن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف الف، دال، نون، لام و جیم و ... که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و دال، نون، لام و جیم و ... که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از

خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. //
کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن. //
کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن. ر.ک. الف.

وان الف، دال آمده در وی که پا نهاده ایم بی لوی استقامت در ره عشق و ولا
(جامی، ۱۳۴۱: ۵)

***الف در بسم مخفی گشتن:** الف بعد از ب، در باسم الله، الف وصل است و تلفظ و نوشته نمی شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می شود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه باسم ... از آن به پنهان شدن الف در بسم تعبیر می شود. (هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی شود، از این الف، به الف وصل و الف مهموز یاد می کنند. // کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن... است.

بی چو آمد پدید الف در بسم مخفی گشت همچو جان در جسم
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۲)

***الف در لام (لام الف) کج شدن:** به شکل خاص حرف ل که شبیه ا کج شده است، توجه دارد. // به شکل ل که گویی ا را در خود جای داده اشاره دارد. // به کجی و خمیدگی ا در لفظ و کلمه لا توجه دارد. // کنایه از لفظ و کلمه لا است که از ترکیب الف و لام به وجود می آید. // و نیز کنایه از خمیدگی و افتادگی و تواضع است.

گر چه به خود نیست کج اندام الف بین که چه سان کج شده در لام الف
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

***الف در میان ماه:** به حرف الف در میان کلمه و لفظ ماه اشاره دارد. // از الف، بینی و دماغ کشیده معشوق را اراده کرده که بر چهره زیباروی معشوق قرار دارد.

بینی‌اش زیر هلال منخسف

در میان ماه کافوری الف

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۳۴)

*الف قامت کسی چون (دال، نون) (گشتن، ماندن): حرف الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و حرف دال، لام، نون، جیم و... نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است. // کنایه از خمیدگی و افتادگی و ناتوانی و ضعف و تحقیر است. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از تعظیم و تکریم است.

الف قامتش چون دال بماند

خم چو پیران دیر سال بماند

(جامی، ۱۳۶۸: ۲۲۹)

الف قامتش چو نون گشته

طره سرکشش نگون گشته

(جامی، ۱۳۶۸: ۲۴۹)

*الف کسی لام شدن: ر.ک. الف قامت کسی چون (دال، نون) (گشتن، ماندن).

شد الفم لام ز غم‌های ژرف

گوش کن از حال من این یک‌دو حرف

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۸۲)

*الف کشیده بین العینین: با عنایت به شکل حروف الف و عین، از الف بینی و از عینین دو چشم را اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره، مابین دو چشم محبوب و معشوق است. // هرچند به معنای کلمه عین به معنی چشم و چشمه نیز توجه دارد.

باشد ز شعاع رخ دو چشم تو دو عین

بینی الف کشیده بین العینین

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۳۱)

*الف کوفی: حرف الف در خط کوفی. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که کج است،

کنایه از هر چیز خمیده و کج. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که عریان است و چیزی ندارد، کنایه از نداری و بی سیمی و بی پولی است. // و نیز کنایه از آلت تناسلی نر. (ر.ک. رامپوری، ۱۳۶۳: ۷۹)

آنچه از آن مال در این صوفی است
میم مطوق، الف کوفی است
(نظامی، ۱۳۷۰: ۹۳)

***الف لام (لام الف):** دو حرف ا، ل. // اشاره به آل که حرف تعریف زبان عربی است دارد که آن هم کنایه از توصیف و تعریف باشد. // اشاره به سوره هایی دارد که حروف آغازین حروف مقطعه آنها با آل است مثل الم، الر، المر، المص. // با ذکر حروف آغازین حروف مقطعه برخی از سور قرآن کریم، کل سوره و کل قرآن را خواسته است. // اشاره به لفظ و کلمه الله دارد که حرف آغازین آن الف و لام است و معروف و شناخته شده است. // اشاره به اسم اعظم الهی دارد. // اشاره به لفظ آل در معنی دودمان و خاندان است. // اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. الف در اول است و آخرین حرف نیز ضغ می باشد که یک لا نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می کنند. // الف نشانه کشیدگی و راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می دهند و لام نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. // الف لام، کنایه از دو چیز راست و خمیده است. // الف لام، کنایه از عدم توافق و هماهنگی و در تضاد بودن. // با توجه به شکل حرف ل، الف لام می تواند به شکل ا که در شکل حرف ل دیده می شود اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری است. // الف ساکن را به صورت لا در الفبا ضبط و از آن همزه ساکن را اراده کنند. // کنایه از لفظ لا می باشد. // با عنایت به شکل لفظ لا، کنایه از پیوستگی و اتصال و ائتلاف و ادغام و دوستی و توافق و یکدستی و نیز معاشقه و عشق بازی و وصال است. // با توجه به شکل لا، کنایه از هر چیز سراپا دونیم شده. // با توجه به شکل و حالت لا، کنایه از تکبر و غرور و بی اعتنایی است. // کنایه از تواضع و فروتنی و خدمتگزاری است. // لام الف، کنایه از گره ای که چپ و راست و درهم بندند. گره محکم و چپ اندر راست. // کنایه از هر

چیزِ درهم‌تنیده و بهم‌بافته و درهم پیوسته و گره‌خورده است. // کنایه از هر چیز پیچیده و پیچ‌درپیچ است. // کنایه از بهم‌خورده و آشفته است. // کنایه و تمثیلی است از خروج از حالت عادی و اصلی، و نابودی است.

زان قد و زلف که گویی الف و لام ویند لام الف وار دل خسته دونیم افتاده است
(جامی، ۱۳۴۱: ۲۳۳)

نبود این جنس نکته بر تو نهان که الف لام بهر تعریف است
(جامی، ۱۳۴۱: ۷۸۷)

حاشا که چو بی کناره جوید ز بلا چون لام الف آر شود سراپا به دونیم
(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۵)

قد تو لام و الف آمد عصا هر دو پی نفی وجود تو لا
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۲۷)

چون لام الفند هر دو یک جا تو چون الف ایستاده تنها
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۵۲)

دو پی هر دو چون لام الف خم زده دو حرف از یکی جنس در هم زده
(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۱۴۲)

*الف لام الحمد، به میم بدل ساختن: اگر آل در الحمد را به میم تبدیل کنیم لفظ و کلمه محمد به دست می‌آید.

یعنی الحمد را بخوان اول ساز الف لام ازو به میم بدل
(جامی، ۱۳۶۸: ۹)

*الف لام میم (الم): سه حرف ا، ل، م. // الم، حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره‌های بقره (۲)، آل عمران (۳)، عنکبوت (۲۹)، روم (۳۰)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲). // کنایه از هرکدام از سوره‌های مذکور و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از کل قرآن کریم و یا محتویات و

حکایات آن // کنایه از سوره الروم از قرآن کریم است. // با ساختاری هنری ضمن توجه خاص به حروف مقطعه و معانی و مفاهیم مربوط به آن، به ایهام به راستی و استواری و ایستادگی حرف الف و خمیدگی و کجی و شکنج حرف لام و خردی و تنگی و باریکی حرفمیم توجه دارد و از الف، قد و قامت و از لام، زلف و از میم، دهان و خال را اراده کرده است.

آمد الحمد اول قرآن پس الف لام میم از پی آن

(جامی، ۱۳۶۸: ۹)

***الف مستقیم:** خط راست و مستقیم. // کنایه از قد و قامت کشیده و استوار.

کرده چو قطر آن الف مستقیم دایره غیب هویت دونیم

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۷۶)

***الف ممدود:** الفی که بر سر آن مد و سرکش باشد. // الفی که کشیده و راست است. // در ترکیب، علاوه بر این که به کشیدگی و امتداد آه و ناله توجه دارد به فضای خیالی و هنری تشکیل شده از آه در بالای سر شخص نیز اشاره دارد.

از آه همانا الف ممدوم از آه دل ایستاده بر سر دودم

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۲۸)

ایستاده به سر از آه دمام دودم من همانا شده از آه الف ممدوم

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۶۳)

***الف میانه دال:** در این بیت، ضمن اشاره به جای گرفتن نیزه الف مانند در تن خمیده دال مانند، به ترکیب قرار گرفتن حرف ا در میانه حرف دال نیز توجه دارد.

خمیده شد تن اعدا چو دال و نیزه او گرفت جای به سان الف میانه دال

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۹)

ترکیبات دیگر

*از الفِ آدم و میمِ مسیح: الفِ آدم اشاره به حرف الف در لفظ آدم دارد و میمِ مسیح هم اشاره به حرف میم در لفظ مسیح دارد. // به کنایه یعنی؛ از آغاز آفرینش و خلقت حضرت آدم تا زمان تولد حضرت مسیح (عیسی). // کنایه از آغاز آفرینش و خلقت آدم تا آخرالزمان که حضرت مسیح ظهور می‌کند و با امام زمان (عج) بیعت می‌کند و در رکاب او می‌جنگد. // به کنایه یعنی؛ تمامی پیامبران و توسعا یعنی؛ از آغاز تا حال، از اول تا آخر. (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۲۱۲)

از الفِ آدم و میمِ مسیح

امی گویا به زبان فصیح

(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۶)

*از الف بی به قاف رسیدن: اشاره به این دارد که در مکتبخانه‌ها برای یاددادن حروف الفبا، هر یک از حروف را روی لوح و تخته می‌نوشتند و نوآموز آن را تکرار می‌کرد و بعد از یادگیری کامل هر حرف، یادگیری حرف بعدی را شروع می‌کردند و این روند را ادامه می‌دادند تا تمامی حروف آموخته می‌شد. // کنایه از رعایت ترتیب و توالی است. // کنایه از به آخر و انتها رسیدن و تمام شدن کار و امری است. (البته به ایهام به کوه قاف نیز توجهی هم دارد)

پس از آب شد کوه قافش مطاف

چو طفلان رسید از الف بی به قاف

(جامی، ۱۳۶۸: ۹۹۰)

*از الف تا لام پیوند کردن: ظاهراً نگاشتن، حروف را در کنار هم چیدن و کنایه از به کار دبیری پرداختن و نوشتن را فراگرفتن و توانایی نوشتن پیدا کردن. و نیز باسواد شدن. // ظاهراً به شکل ظاهری الف و لام و تشکیل شدن لام از الف و لام توجه دارد.

الف را ز پیوند تا لام کن

چو خواهی که دولت کنی از دوات

(جامی، ۱۳۷۱: ۹۷)

***اقلیم دادن الف، حلقه حی را:** ترکیب، کنایه از بخش آغازین لفظ و کلمه احمد (یعنی اح) است که از پیوستن الف و ح تشکیل می‌شود که از آن به اقلیم دادن الف به حلقه حی و یا اعتبار و ولایت بخشیدن الف به حلقه حی تعبیر می‌کند.// و نیز ترکیب می‌تواند اشاره به اضافه شدن الف به آغاز کلمه و لفظ حمد باشد که از آن به اقلیم دادن الف به حلقه حی و یا اعتبار و ولایت بخشیدن الف به حلقه حی تعبیر کرده، و در نتیجه، کلمه و لفظ احمد را ایجاد کرده است.

حلقه حی را که الف اقلیم داد

طوق ز دال و کمر از میم داد

(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۶)

***انگشت از لوح برنداشتن الف:** در مکتبخانه‌ها، برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح بارها می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و از نوآموز نیز می‌خواستند ضمن نوشتن مکرر الف بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می‌شد تا یاد گرفته می‌شد. بعد حروف ب را شروع می‌کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می‌شد. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. شاید تداوم نقش الف بر روی لوح را به انگشت از لوح برنداشتن الف تعبیر کرده‌اند.// این ترکیب به شکل انگشت مانند الف که بر روی لوح نقش می‌بندد اشاره دارد.// این ترکیب، ظاهراً به شکل الف و نیز طرز قرار گرفتن الف بر صفحه لوح که همانند انگشت گذاشتن بر چیزی است، اشاره دارد.// تلویحاً ترکیب اشاره به انگشت بر چیزی نهادن که کنایه از اشاره کردن و ایراد گرفتن باشد، دارد. و نیز ر.ک. الف.

لوح خود آن دم که نهی بر کنار

چون الف انگشت ازان برمدار

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

***انگشت شهادت برآوردن الف:** با عنایت به کشیدگی و درازی و رو به بالا بودن الف،

انگشت را به الف مانند می‌کنند. و شاید چون هنگام ادای شهادت و نیز اجازه شهادت خواستن انگشت را بالا می‌گرفتند و به سوی بالا و قاعدتاً به سوی خدا با انگشت اشاره می‌کردند ترکیب انگشت شهادت به آن توجه دارد. // هرچند به الف در کلمه شهادت نیز توجه دارد که با اضافه شدن الف به شهد ایجاد می‌شود.

دست درین شهد ز عادت بدار
چون الف انگشت شهادت بر آر
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۰۰)

***اول و آخر انبیاء شدن الف:** اشاره به دو حرف ا در اول و آخر کلمه و لفظ انبیاء دارد.

همچو الف راست به عهد و وفا
اول و آخر شده بر انبیا
(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۶)

***با الف حروف اسم تمام شدن:** اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. الف در اول است و آخرین حرف نیز ضطغ می‌باشد که یک لا نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می‌کنند. در مکتبخانه‌ها هم وقتی حرف الف را یاد می‌دادند می‌گفتند الف هیچی ندارد. منظور شاعر توجه به آغاز حروف از اول تا لای آخر حروف است. // کنایه از تمام و کامل شدن چیزی و امری. // ر.ک. الف. ر.ک. الف لام (لام الف).

چون شد اشباع کرده فتحه لام
با الف شد حروف اسم تمام
(جامی، ۱۳۶۸: ۳)

***با الف هیچ بودن:** چون الف هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری الف تعبیر می‌شود. // و نیز الف هیچ ندارد مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد و منظور نقطه بود.

بر پای ستاده بی خم و پیچ
همچون الفی و با الف هیچ
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۹۱)

*باد بی الف: کنایه از لفظ و کلمه بد است که با حذف الف از باد به وجود می آید.
خاک و بادی که با تو مختلف است
خاک بی الف و باد بی الف است
(نظامی، ۱۳۷۰: ۶۲۳)

*بند به هیچ نبودن الف: ر.ک. با الف هیچ بودن.
گر نبی همچو الف بند به هیچ
از سبق یافتگان پای مپیچ
(جامی، ۱۳۶۸: ۵۵۰)

*بی خم و پیچ بر پای ایستادن الف: با توجه به شکل و حالت راست و کشیده و ایستاده
الف ترکیب، کنایه از استوار و محکم، بر پای ایستادن است. نیز ر.ک. الف.
بر پای ستاده بی خم و پیچ
همچون الفی و با الف هیچ
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۹۱)

*تخته اول، الف نقش بستن: اشاره به این دارد که الف در ترتیب حروف ابجد و الفبا در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر، برای یاددادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتداء حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می نوشتند و تکرار می کردند تا آموخته شود. // بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست الف بود. ر.ک الف.

تخته اول که الف نقش بست
بر در محجوبه احمد نشست
(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۵)

***جیم الفمیم:** علاوه بر ساختار تشبیهی، که زلف را به جیم و قد را به الف و دهان را به میم مانند کرده است به لفظ و کلمه جام که از ترکیب این حروف به وجود می‌آید و در بیت بعد، بدان اشاره شده است توجه دارد.

زلفِ سیهش به شکلِ جیمی
یعنی که چو با حروف جامم
قدش چو الف، دهن چو میمی
شد جام جهان نمای نامم
(نظامی، ۱۳۷۰: ۵۵۵)

***چون لام و الف، ایف بودن:** با عنایت به شکل لفظ لام که دو حرف الف و لام در جوار هم هستند و در شکل حرف الف که ا، ل در کنار هم هستند و به ایهام به شکل کلمه ایف که دو حرف لام و الف در کنار هم هستند ترکیب، کنایه از نهایت توافق و همدمی است.

زین پیش به هم حریف بودیم
چون لام و الف ایف بودیم
(جامی، ۱۳۶۸: ۷۸۴)

***حی الف دالمیم:** به لفظ و کلمه احمد که از ترکیب این حروف به وجود می‌آید، توجه دارد.

حلقه حی را که الف اقلیم داد
طوق ز دال و کمر از میم داد
(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۶)

***دال و الف:** دو حرف د، ا // با عنایت به شکل خاص د که مظهر خمیدگی و شکنج است و ا، که مظهر راستی و استواری است ترکیب، کنایه از زلف و قامت محبوب است // کنایه از دو چیز ناموافق و متضاد و ناسازگار و مخالف است.

هر دال و الف که نقش بستم
زلف و قدت اعتقاد کردم
(جامی، ۱۳۴۱: ۵۷۳)

***در جان، منزل کردن الف:** ترکیب اشاره به حرف الف در لفظ و کلمه جان دارد // ترکیب،

کنایه از یاد و خاطر و عشقِ همیشگی و جاویدان معشوق در جان و دل و وجودِ عاشق است، که هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد. // کنایه از عشق ازلی و ابدی به معشوق و ماندگاری یاد و خاطره آن در دل و خاطر است.

قامت آن سیاه‌چرده روان چون الف کرد منزلش در جان

(جامی، ۱۳۶۸: ۱۹۲)

***دو الف لام بر سر را:** از دو الف لام بر سر را، به دو آل آغازین و قبل از را در دو کلمه الرحمن و الرحیم در آیه بسم الله الرحمن الرحیم توجه دارد.

بر سر را بین دو الف لام را داده نشان از دو الف لام را

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

***دو الف لام را:** سه حرف ا، ل، ر. // لفظ و کلمه ال از ترکیب این حروف به وجود می‌آید که اشاره به حروف مقطعه‌ای است که چند سوره قرآنی با آن شروع می‌شود. // ال از حروف مقطعه که در آغاز چند سوره قرآن کریم آمده است و مفسران انا الله رأی (منم خدایی که می‌بینم) تعبیر و معنی می‌کنند. // کنایه از کل قرآن. // به دو ال دو لفظ الرحمن و الرحیم در آیه بسم الله الرحمن الرحیم نیز توجه دارد.

بر سر را بین دو الف لام را داده نشان از دو الف لام را

(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

***دو پی، چون لام الف خم زدن:** یعنی دو پا را مانند لام الف خم زدن و بر یکدیگر گره زدن و به هم پیوستن. // کنایه از گره خوردن، ادغام شدن و یکی گشتن. // کنایه از نهایت توافق و سازگاری است. // کنایه از عشقبازی و هم آغوشی است. و نیز ر.ک. لام الف.

دو پی هر دو چون لام الف خم زده دو حرف از یکی جنس درهم زده

(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۱۴۲)

***دو دال، الف:** از دو دال، دو زلف خمیده و تابدار و از الف، قد و قامت کشیده را اراده کرده است. // به لفظ داد هم توجه دارد.

هر گه خوانی الف بی ای حور نژاد
از دست دو دال و الفت خواهم داد
(جامی، ۱۳۴۱: ۸۱۸)

***راستی از بالای الف بردن:** کنایه از خم و کج کردن، از حالت راستی و استواری درآوردن و به شکل دیگر درآوردن. از ارزش و اعتبار انداختن.

جنبش کلک تو ز کم کاستی
برده ز بالای الف راستی
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۲۵)

***رقم الف بی:** شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه و ارزش عددی و حروفی دو حرف الف و ب. // شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه تمامی حروف الفبای فارسی.

رو رقمهای الف بی بنگر
که الف از همه باشد برتر
(جامی، ۱۳۶۸: ۵۳۳)

***سر برزدن الف از میان لاله:** اگر الف در میان لاله قرار گیرد لفظ و کلمه لا اله را به وجود می‌آورد.

لاله کش از میان، الفی برزده است سر
دارد برای نفی سوی شکل لا اله
(جامی، ۱۳۴۱: ۶۸۵)

***سیمین الف:** از بینی و دماغ کشیده و سفید و خرد و نازک به سیمین الف تعبیر کرده است. // کنایه از دماغ و بینی کشیده و خرد و نازک و سفید.

هست دو چشمت ز شعاعش دو عین
بینی سیمین الفی بین بین
(جامی، ۱۳۶۸: ۴۳۲)

***شکل الف را از دال نشناختن:** شکل راست و کشیده را از شکل خمیده و ناراست تشخیص

ندادن. // مثل هر از بر نشناختن، کنایه از قدرت تشخیص نداشتن، ناآگاه و نادان بودن.

وان که به تعلیمگه ماه و سال
شکل الف را شناسد ز دال

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۳۷)

***صفر دهان بر الف افزودن:** از الف، قامت کشیده و موزون معشوق و از صفر، نیز دهان تنگ

و خرد معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از جمع شدن زیبایهای معشوق و محبوب در کنار هم است. // به الف که از نظر جایگاه در مقام اول حروف ابجد و از نظر ارزشی، یک و شبیه یک است نیز توجه دارد که افزودن عدد صفر بر الف (یک) ارزش عددی آن را ده می‌کند. کنایه از زیاد و فراوان.

فزوده بر الف صفر دهان را
یکی ده کرده آشوب جهان را

(جامی، ۱۳۶۸: ۶۰۱)

***قد، لام و بالا، الف بودن:** از لام خمیدگی و از الف راستی و کشیدگی و بلندی را ارده

کرده است. ترکیب، به خمیدگی و افتادگی قد و قامت خود و به استواری و بلندی قد و قامت محبوب و معشوق اشاره دارد. // اشاره به لفظ و کلمه لا که از ترکیب الف و لام به وجود می‌آید دارد. // به لام و الف در لفظ و کلمه بلا و بالا نیز توجه دارد. ر.ک. لام الف.

قدم لام است و بالایت الف زان دوست می‌دارم
بلا را کاندرو لام و الف پیوسته می‌بینم

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۴۵)

***لام الف در بلا پیوسته دیدن:** با عنایت به شکل لا در لفظ بلا، از آن به پیوستگی و

پیچیدگی و وابستگی الف در لام تعبیر کرده است. ر.ک. قد، لام و بالا، الف بودن. و نیز

ر.ک. الف لام.

قدم لام است و بالایت الف زان دوست می‌دارم بلا را کاندرو لام و الف پیوسته می‌بینم
(جامی، ۱۳۴۱: ۵۴۵)

***لام الف دیولاخ:** دو حرف لام و الف در لفظ دیولاخ. // ترکیب لام و الف، لا می‌شود و علاوه بر این که اشاره به لفظ لا در دیولاخ دارد، ظاهراً به دوشاخ بودن شکل لا هم اشاره شده است. // از آنجاکه لام الف، نشانه گره خوردگی و پیچ در پیچی است و با این تعبیر، ظاهراً سختی و سهمگینی و پیچ در پیچی زمین دیولاخ مدنظر است. و نیز ر.ک. الف لام.

لام الفش هست در این دیولاخ گردن دیوان هوا را دوشاخ

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۰۰)

***لوح الف بی، به کنار کسی نهادن:** اشاره به تخته و لوحی دارد که جهت یاددادن حروف الفبا، حروف الف با تا و دیگر حروف را بر آن می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود. // کنایه از آموزش و یاددادن و تعلیم است.

لوح الف بی به کنارت نهند

ور به دبستان سر و کارت دهند

(جامی، ۱۳۶۸: ۴۴۰)

***مشکین الف بر ورق سیم:** از ترکیب، خط و موی عذار سیاه و مشکین معشوق بر روی چهره سفید و تابناک را اراده کرده است.

مشکین الفی چند رقم بر ورق سیم

زد کلک مصور پی تصویر خط تو

(جامی، ۱۳۴۱: ۵۷۹)

***میم هی الف:** علاوه بر مانند کردن دهان در تنگی و خردی به میم و چشم در شکل و حالت به شکل هی، و کشیدگی و امتداد آه به الف، از ترکیب، ظاهراً از ترکیب حروفم، الف، ه، لفظ و کلمه آهم را اراده کرده است.

هر که به میم دهانت چشم گشاید چو هی میل کشم به دیده اش از الف آه خویش
(جامی، ۱۳۴۱: ۴۶۰)

***میم مدور بر الف مطول نوشتن:** از میم مدور، گلبرگ های گرد و مدور نرگس و از الف مطول هم شاخه بلند و کشیده نرگس را اراده کرده است. ترکیب اشاره به شکل و هیأت گل نرگس دارد.

آبروی دگر آورد چمن را که نوشت بر مطول الفی میم مدور نرگس
(جامی، ۱۳۴۱: ۴۵۰)

***نابودن الف:** هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی شود. از آن به نابودن الف تعبیر می کنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. و نیز ر.ک. الف در بسم، مختفی گشتن.

چو ز نابودن الف پرسید گفت شیطانش از میان دزدیدن
(جامی، ۱۳۶۸: ۸۲)

***نون کالفش پای بود میم فرق:** ظاهراً به ترکیب قرار گرفتن حروف الف و میم و نون در لفظ الرحمن در آیه بسم الله الرحمن الرحیم توجه دارد. // در ترکیب الرحمن الرحیم از الف با عنایت به شکل راست و ایستای آن به پا تعبیر کرده است و از میم نیز به واسطه شکل گرد و مدور آن به فرق تعبیر کرده است. // به شکل ماهی (نون) نیز توجه دارد که پای آن را الف و سر آن را میم تصور کرده است. // ظاهراً به آیه نون و القلم نیز اشاره دارد که در آن نون یعنی ماهی را تداعی می کند و الف پای القلم و میم فرق آن شمردن شده است.

نون کالفش پای بود میم فرق ماهی کوثر که در آب است غرق
(جامی، ۱۳۶۸: ۳۶۸)

*هیچ در بر بودن الف: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

لیکن بر کوه قاف پیکر همچون الف است هیچ در بر

(نظامی، ۱۳۷۰: ۵۷۱)

نتیجه

حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر بفرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز تمثیلی دو شاعر داستان پرداز غنایی، یعنی **نظامی** و **جامی** است. با بررسی کاربرد ادبی و تمثیلی و هنری حرف **الف** در اشعار دو شاعر توانای داستان پرداز غنایی، یعنی **نظامی** به عنوان آغازگر منظومه‌های غنایی و **جامی** به عنوان خاتم الشعرا این عرصه، خلاقیت ذهنی و توانایی هنری این دو شاعر بزرگ بیشتر جلوه می‌کند. ظرافت آفرینش ترکیبات بکر و نغز و باریک تمثیلی از ویژگیهای منحصر به فرد هر دو شاعر است. هر دو شاعر با مهارتی زاید الوصف در خلق تصاویر، فضاهای شاعرانه و مضامین برگرفته از **الف**، از آرایه‌های ادبی و زیباییهای هنری متنوع، بویژه استعاره و کنایه و تشبیه سود جسته است. ترکیبات ادبی و تمثیلی و هنری برساخته از **الف** **نظامی** و **جامی** در عین سادگی از زیباترین، خوش ترکیب ترین، شاعرانه‌ترین و هنری‌ترین برساخته‌های ادب پارسی به شمار می‌رود. **جامی** در مقایسه با **نظامی** به مراتب خیلی بیشتر از او به **الف** و ویژگیهای ظاهری و ذاتی آن برای ساختن فضای شاعرانه خود توجه داشته است.

منابع و مأخذ:

۱. ثروت، منصور، (۱۳۷۵)، **فرهنگ کنایات**، تهران: امیرکبیر.
۲. جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۱)، **بهارستان جامی**، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: اطلاعات.
۳. -----، (۱۳۴۱)، **دیوان جامی**، ویراسته هاشم رضی، تهران: انتشارات پیروز.
۴. -----، (۱۳۵۱)، **هفت اورنگ**، تصحیح مدرس گیلانی، تهران: سعدی.
۵. خلف تبریزی، محمد حسین، (۱۳۶۲)، **برهان قاطع**، به اهتمام معین، تهران: امیرکبیر. چ چهارم

۶. دهخدا، علی اکبر، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، (۱۳۷۷)، *لغتنامه*، تهران، موسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران.
۷. رامپوری، شرف الدین، (۱۳۶۳)، *فرهنگ غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
۸. سجادی، سید جعفر، (۱۳۶۲)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانی*، تهران: طهوری.
۹. سجادی، سید ضیاء، (۱۳۷۴)، *فرهنگ لغات و تعبيرات خاقانی*، تهران: زوار.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۷)، *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات فردوسی.
۱۱. عقیقی، رحیم، (۱۳۷۳)، *فرهنگنامه شعری*، تهران: سروش.
۱۲. معین، محمد، (۱۳۷۵)، *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر. چ نهم
۱۳. میرزا نیا، منصور، (۱۳۷۸)، *فرهنگنامه کنایه*، تهران: امیرکبیر.
۱۴. نظامی گنجوی، ابومحمد، (بی‌تا)، *دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: فروغی.
۱۵. -----، (۱۳۷۰)، *کلیات خمسه نظامی گنجوی*، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: امیرکبیر.



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**
Islamic Azad University- Bushehr Branch
No. 36/ Summer 2018

Literary, allegorical, and artistic of letter Alif in two raconteurs' poetry in lyrical verses of Nezami and Jami

Gholamreza Heidary

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities Islamic Azad University Abhar Branch,

Abstract

'A' or 'Alif' the first letter of Persian alphabet, is a prominent vowel in Farsi language. It is the first letter of Abjad numeral system which represents number one in this system. Alif signifies the Taurus astrological sign. In mystical, philosophical, and rhetorical literature, Alif represents unique God, Holy Spirit, God's mercy; Adam's the father, abstract sphere, solitude, and the single mystery and etc. Due to its special form and position and some other unique features, letter Alif is one of the most used letters in order to create the original themes and poetic areas, mot and elegant expressions and compounds in Persian literature, two distinguished story-teller lyrical poets that are Nezami as a pioneer in lyrical verses and Jami as a laureate in this field. Alif is a leading in most of poetry by these poets meanings like consistent and firm colossal stature, handsomeness, oblong, tense and stretched. It also signifies greatness, proud and honor, slimness, uprightiness, stability, resistance, persistence, staunchness, loyalty, faithfulness and standing on one's promise. Alif has fallen in love with its stature. Since Alif has accent-like sign overhead, it is rebellious. Despite having tongue, it is dumb and silent. It is regarded as one of the poorest in terms of wealth among letters. It symbolizes poverty, abjection, destitution, vacancy, pauperism, beggary, inexistence, absence, loss, and self-denial. It also suggests nakedness, nudity, embarrassment, self-evidence, preparedness, distress and confusion and adornment. It carries meanings like solitude, individualism, loneliness, uniqueness, detachment, freedom, honesty, frankness, and innocence. Alif is motionless and stagnant. Its creation begins with points and dots. All letters and numbers then are founded upon this letter. Alif is the first letter of creation. It also indicates minuteness, brevity and tininess. Alif is the most common simile in Persian literature and the poetry's and prose's images or contents used in Persian literature are described. It was compared to needles, thorn, moon crescent, sticks, pens and plumes, fingers, arrows, bolts, cedars, gallows and scaffolds, newly grown whiskers or beard, half or full moon, and etc. This article tries to study the literary, artistic and video applications of letter Alif in Nezami and Jami poetry.

Keywords: Alif, poetry, prose, Nezami, Jami

* Receive: 2017/12/29 Accept: 2018/5/16
E-Mail: phlitgholamrezaheidary@yahoo.com